

از آن جمله، در ذیل آیه ۱۰۶ سوره مائده، می‌فرمایند دین در نزد خداوند اسلام است و خداوند رضایت به کفر و بی‌دینی برای بندگان خود ندارد. دین به‌بسیاری از شئون زندگی بشر وارد می‌شود یا به‌همه شئون زندگی بشر به‌یک معنا وارد پیدامی‌کند. اینها مشترکات است. دین در شئون مختلف زندگی ورود پیدا می‌کند، احکامی برای زندگی بشر ارائه می‌کند. تا اینجا همان چیزی است که در همه کتاب‌ها هست و همه پذیرفته‌اند. اما آنچه که علامه اضافه می‌کند و مهم است، این است که می‌فرماید: «دین اجزایی با یکدیگر سازگار و انفکاک‌ناپذیر است. نمی‌شود این‌ها را از هم تفکیک کرد، باهم تلازم دارند.» روح این توحید در این اجزای به یکدیگر پیوسته حضور دارد. نتیجه این پیوستگی اجزا این است. اگر یک جزئی از اجزای دین دچار مشکل شود، این مشکل به تمام اجزای دیگر دین سرایت می‌کند. آن وقت شما فکر می‌کنید که وجود دارد، فکر می‌کنید که دین دارد اجرا می‌شود. نه دین قابلیت اجرای ناقص ندارد یا به کمال اجرا می‌شود و دین است یا یک بخش‌هایی را کنار می‌گذارد و نادیده می‌انگارد. آنکه باقی می‌ماند، صورتی از برخی از اجزا است.

اما آن را دیگر دین نمی‌شود، گفت.

در جلد چهارم از مثال ترکیبات شیمیایی، مثل داروها استفاده می‌کرد که ترکیب ناقص اصلاً آثار را ندارند. اینجا علامه می‌فرمایند اگر یک عضو از پیکر دین فاسد شود، تمام دین را فاسد می‌کند. بعضی هم کل را فاسد می‌کند. این یک سرطان است که از یک عضو شروع می‌شود ولی در یک عضو نمی‌ماند. یک جزء اگر فاسد شود در کارکرد تمام اجزا تأثیر دارد و همه آنها را مختل می‌کند. در مورد انسان هم همینطور است که گاه اختلال یک عضو، به اختلال در کل اعضا می‌انجامد. این فرمایش مرحوم علامه طباطبایی است.

این را اگر در جای دیگری، سراسر دارید، بیاورید. این نگاه را اگر متفکر دیگری مطرح کرده، بفرمایید. سینه‌زدن برای اجرای دین خیلی خوب است، ولی مشکل این است که چرادرین تکاپو؟ آیا دین تکه‌پاره حتی نسبت به همان تکه‌ها که فرضاً اجرا می‌شود، اثر دارد؟ علامه می‌فرماید آن مقدار هم که اجرایی‌شود، می‌تواند به‌دلیل اینکه تکه‌تکه شده، بقیه اجزا را از بین ببرد.

یک موقع ما مسئله را به لحاظ فردی در نظر می‌گیریم، یک شخص نماز را می‌تواند بخواند، واجب است که بخواند ولی روزه را نمی‌تواند بگیرد، توان فرد را در نظر می‌گیریم. یک موقع دین را به عنوان یک برنامه جامع برای زندگی انسان‌ها در نظر می‌گیریم؛ در این برنامه جامع دیگر آنچه را که درباره نظام خانوادگی است، با آنچه که در نظام اقتصاد و معیشت مردم است، با آنچه که در نظام کفبری و مجازات‌ها وجود دارد و... آنجا دیگر به هم پیوسته است. آنها دیگر شامل همین حکمی است که مرحوم علامه دارند.

در جلد ششم، باز این مسئله را به تناسب آیه ۶۷ سوره مائده دارند. می‌فرمایند روی همین پیوستگی، اختلال در یک قسمت از دین کل سیستم دین مختل می‌شود. بعد خود ایشان می‌فرمایند دیگر لازم نیست شما اینجا خودتان را به زحمت بیاندازید که چرا نسبت به این جزء از دین به خصوص رویکرد مثبت وجود ندارد. باید بروید ببینید اجزا دیگر دین را چه کردید؟ تأثیر آن تعطیلی، توقف در اجزای دیگر دین ظاهر می‌شود. اینجا آن وقت شما مجبور هستید شلاق بزنید شاید شخص آمادگی پیدا کند و قبول کند که ظاهر امر دینی را مقید شود، چرا؟

کجای دین سر خوردگی برای او ایجاد کرده است؟ آیا به اخلاقیاتش التزام بود تا به‌ظاهر دینی‌اش التزام باشد؟ آنکه تقدم دارد، چه ارتباطی وجود دارد؟ نظام سیاسی‌اش بر اساس ارزش‌هایی که دین مطرح می‌کند که ما نمونه از آن را در حکومت امیرالمومنین می‌بینیم. آن، ارزش‌ها عینیت در جامعه پیدا می‌کند تا بعد ما به مسائل دست دوم و سوم برسیم. علامه می‌فرماید یک قسمتش را که تعطیل کردی بقیه را هم مختل کرده است. توقع نداشته باش.

▼ نکته دوم، پایه و اساس اجرای دین

این نکته اول بود: اما نکته دومی که مرحوم علامه طباطبایی مطرح می‌فرمایند و مسئله مهمی است، این هست که دین پایه و اساسی دارد، اجرای دین وابسته است به استحکام این پایه و اساس. تفاوت این نکته اول و نکته دوم این است که در نکته اول، ما دین و همه اجزا را در یک ردیف در عرض هم می‌دیدیم. علامه می‌فرمود: «اگر در بعضی از این اجزای مرتبط اختلال پیدا شود، اختلال در بقیه نیز می‌انجامد.» در این نکته دوم، علامه می‌فرماید: «یک رابطه طولی هم بین بخش‌های مختلف دین وجود دارد.» برخی‌ها زیرساخت‌های دینداری را تشکیل می‌دهد و جنبه‌های اجرایی و عملی دین که مربوط به احکام دین است، در صورتی در مقام اجرا جواب می‌دهد که آن پایه‌های ایمانی، اعتقادی و اخلاقی درست شده باشد و الا اجرای دین جواب نمی‌دهد. همه دین را هم که به اجرا بگذارید باز هم نمی‌شود. چرا؟ چون دین مبتنی بر اعتقاد و ایمان است. یعنی باید اول تکلیف آن ایمان را مشخص کرد. ایشان این بحث را در تفسیر شریف المیزان به تناسب بخشی از مبین مطرح کرده است. در همان سوره مائده ایشان فصلی گذاشته‌اند به عنوان «کلام فی الیمین» بحثی درباره «قسم خوردن». در زندگی متعارف، انسان‌ها قسم می‌خورند و شرع و دین احکامی را بر این قسم مترتب کرده است. گاهی اوقات با یک قسم، موضوعی حقوقی اثبات می‌شود.

گاهی این موضوعات بسیار مهم و سنگین است. مثل بحث قسم در قسامه. افرادی با قسم قتل را اثبات می‌کنند. علامه طباطبایی می‌فرماید: «این قسم که در اسلام اینقدر اهمیت پیدا کرده است، چون کسی که مومن است در هنگام قسم خوردن در واقع ایمان خودش را دارد تقدیم می‌کند و او هرگز حاضر نمی‌شود از ایمان خود بگذرد و قسم دروغ بخورد.» مومن است و سرمایه ایمانی برای او بسیار اهمیت دارد و

علامه می‌فرماید:

«یا اکثریت جامعه

می‌آیند و پای کار

می‌ایستند و اجرای

احکام اسلامی

را می‌خواهند که

احکام دین با

موفقیت اجرا می‌شود

یا نمی‌آیند که هیچ.»

به هیچ بهانه‌ای حاضر نیست این سرمایه را از دست‌دهد چون ارزش ایمان را می‌داند و خودش و شخصیتش را م رهون این ایمان می‌داند. کسی که قسم می‌خورد از سرمایه ایمانش استفاده می‌کند و اگر این سرمایه از بین برود چیزی باقی نمی‌ماند. بعد که علامه پیوند سوگند و قسم را با ریشه‌های ایمانی مورد تأکید قرار می‌دهد، می‌فرماید: «این برای یک جامعه ایمانی است.» جامعه‌ای که انسان‌های با ایمان در آن زندگی می‌کنند قسم در آن اعتبار وریشه دارد و روی آن می‌توان حساب کرد. بعد ایشان می‌فرماید: «اما در جامعه‌ای که ایمان در آن ضعیف شده است، قسم چه ارزشی دارد؟ با قسم چه چیز را می‌شود اثبات کرد؟» چقدر قسم و شهادت دروغ وجود دارد؟ اینگونه قسم‌ها پایه و اساسی ندارد. نه اینکه قسم به عنوان یک حکم شرعی ارزش و اعتبار نداشته باشد یا ارزش‌اش از بین برود اما قسم فقط در جامعه‌ای که انسان‌های با ایمان هستند جواب می‌دهد. در جامعه‌ای که ایمان ضعیف می‌شود قسم جواب نمی‌دهد. ایشان می‌فرماید که قسم چقدر تأثیر ایمانی داشته و چقدر روی آن حساب می‌شده اما در این زمانه که نفوذ اخلاقی و دین کاهش پیدا کرده و هوا و هوس‌ها گسترش پیدا کرده و بسیاری از انسان‌ها پشت پا به مسائل اخلاقی می‌زنند و دنبال تمتعات بیشتر مادی هستند و نزاع‌ها و مشاجرات برای رسیدن به هواهای نفسانی افزایش پیدا کرده است و... در این شرایط قسم نمی‌تواند مشکل ما را در زمینه مسائل حقوقی حل کند. نه اینکه حکم الهی منسوخ شده یا مصلحت‌بشری در این احکام نیست بلکه اینها برای جامعه ایمانی است که زیرساخت‌های ایمانی‌اش درست شده است. به عبارتی این جامعه می‌تواند از یکسری شیوه‌ها و راهکارها که مبتنی بر ایمان قلبی است استفاده کند اگر آن زیرساخت درست نشده باشد آن شیوه‌ها هم پاسخگو نخواهد بود.

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «اول اخلاقی و تربیت سپس احکام و شریعت»؛ این نکته بسیار مهم است. جامعه‌ای که به‌لحاظ اخلاقی و تربیتی به رشد کافی نرسیده در این جامعه احکام و شریعت یک آزمون موفق به حساب نمی‌آید. ذیل آیه ۲۰۰ سوره آل عمران ایشان اینگونه می‌فرماید: «اسلام قوانین خود را برپایه اخلاق بنا نهاده است و در تربیت انسان‌ها سعی و تلاش می‌کند.» به عبارتی ضامن اجرای قوانین را اخلاق قرارداده است. شما توقع دارید حالا که روزبه‌روز ارزش‌های اخلاقی و معنوی و تربیتی رو به کاهش است، چگونه از آن سو اجرای احکام توسعه پیدا کند؟ این تناقض اصل دوم است.

▼ اصل سوم، چرا ما موفق نیستیم؟

و اما اصل سومی که از بیانات مرحوم علامه طباطبایی استفاده می‌شود نتیجه همان اصل دوم است و آن است که چرا ما در زمینه اجرای احکام اسلامی موفق نیستیم؟ چه مشکلی وجود دارد؟ یک موقعی تصور می‌شد که مصوبات مجلس‌مان در این زمینه کافی نیست. فرصت پیدا کردیم قانون، قانون، قانون مصوب کردیم و یکی از کشورهایی شدیم که بیشترین گذشتگاری را در طول سال دارد و آوردیم و این قوانین را به اجرا گذاشتیم. بعد فکر کردیم کمبود کادر اداری و قضایی در سیستم دادگستری و قضایی است. این کادر توسعه پیدا کرد و نیروهای جدید از حوزه و دانشگاه تربیت کردیم و اضافه کردیم و همینطور ادامه دادیم ولی آنچه در عمل اتفاق افتاد و آمارها نشان می‌داد، این بود که ما برای رسیدن به آن اهداف آرمانی خودمان موفقیت‌چندانی نداشتیم. چه مشکلی وجود داشت؟ مرحوم علامه طباطبایی مسئله را مورد واکاوی قرار داده و گفته است: «مسئله این است که ما اقدام به اجرا کرده‌ایم، اما اجرای منهای تربیت.» زمینه‌های اخلاقی کجاست؟ در تفسیر شریف‌المیزان ذیل آیه ۲۲۸ تا ۲۴۲ سوره مائده مباحثی درباره زنان و وضع زنان وجود دارد که آنجا مرحوم علامه چنین می‌فرماید: «قانون خوب برای مردم وضع کردن یک مسئله است و اجرای آن یک مسئله دیگر.» اجرا باید اجرای خوب باشد اما ما چه مشکلی در اجرا داریم؟ ایشان می‌فرماید: «انسان موجودی است که در اثر تربیت، رشد و تکامل پیدا می‌کند و باید اجرا همسو با تربیت انسان باشد.» تربیت بسیار مهم است؛ اما دیگر چه؟ اینجا علامه طباطبایی دست روی نکته بسیار حساسی می‌گذارد و می‌فرماید: «تا سیاست درست نباشد تربیت هم درست نمی‌شود.» چرا؟ چون مردم و شهروندانی که می‌خواهند تربیت‌بشوند نگاه به حاکمان خود می‌کنند. آنها بیش از اینکه به‌زبان حاکمان و فرمانروایان خود گوش بپسازند به سیره‌ها و روش‌های آنها دقت می‌کنند و اگر آنها فاسد باشند نتیجه‌اش این است که این فساد به جامعه سرایت پیدا می‌کند. در چنین جامعه‌ای شما هزار بار هم بخواهید اسلام را اجرا کنید امکان‌پذیر نیست. اسلام آن زمانی که فرمانروایان صالح، پاک، شایسته و عادل داشت، انسان‌هایی پاک و شایسته و صالح تربیت می‌کرد. زمینه هم برای اجرای آن به‌خوبی فراهم می‌شد اما آن زمانی که آن حاکمان صالح و شایسته را از دست داد، همه چیز رو به عقب برگشت و اجرای احکام اسلامی امکان‌پذیر نبود. علامه می‌فرماید: «اگر از من بپرسید این حوادث تلخی که طی قرن‌ها در جوامع اسلامی اتفاق افتاده، چرا پیش آمده و چرا مسلمانان آن رشد و ترقی لازم را نکردند؟ علتش این است که زمامداران شایسته را از دست دادند.»

ایشان مسیر اصلاح امور و ریشه فساد را بیان کردند. ایشان می‌فرماید: «هی نگویید اخلاقی، اخلاقی، اخلاق، اخلاق. اخلاق بسیار مهم است اما اول ببینید ریشه بد اخلاقی‌ها در جامعه چیست و از کجا آغاز می‌شود؟» ایشان می‌فرماید که از بالا شروع می‌شود و توقف تربیت اتفاقی می‌افتد. در این زمان حرف که اثر ندارد، بالاتر اعتقاد و استدلال هم فایده‌ای ندارد. باید این

یکشنبه ۲۵ آبان ۱۴۰۴
شماره ۹۳۳
www.hammihanonline.ir

اعتقاد و استدلال تربیت را به وجود بیاورد و انسان‌هایی شایسته ساخته بشود. در جامعه‌ای که این نوع انسان‌ها ساخته نشده، چگونه می‌خواهند قوانین را به اجرا بگذارند با چه ابزاری؟ چقدر می‌شود از زور، قهر و فشار استفاده کرد؟ مسلمانان غیر از برهه کوتاهی، از چنین سیاستمدارانی که کار آنها را به عهده گرفته باشند و از تربیت صحیح و کار شایسته محروم بوند. علامه کمتر در تفسیر المیزان به این مثال‌ها رو می‌آورد اما اینجا می‌فرماید: «شما از معاویه که قدرت و زمام را به دست می‌گیرد چه توقعی دارید اینکه در میان مردم اخلاقی و تربیت گسترش پیدا کند و پایه و اساس برای اجرای اسلام ایجاد شود؟ معاویه که رسماً بعد از صلح با امام حسن مجتبی می‌گوید که من کاری با اسلام و اخلاق ندارم؛ من می‌خواستم به قدرت برسم.» چه او این را بگوید و چه نگوید وقتی مردم احساس‌شان این است که به جز قدرت هیچ هدفی وجود ندارد دیگر تربیت در برابر قدرت رنگ می‌بازد و امکان اجرا وجود نخواهد داشت.

▼ جامعه امروز ما

ما در جامعه خودمان، یعنی در جامعه اسلامی چون می‌خواهیم بر اساس معیارهای حق عمل کنیم، در جامعه چه‌سایساری از مردم یا حتی اکثریت مردم با آن معیارهای اصیل اسلامی موافق نیستند و ما دچار یک نوع تعارض یا دوگانگی می‌شویم. یا باید بگوییم که تابع مردم هستیم و از آن ارزش‌های واقعی دست‌بکشیم یا باید اصرار بر اجرای آن ارزش‌های واقعی اسلامی داشته باشیم چه‌سا بسیاری از مردم با اکثریت جامعه آن را نپسندند؛ این مشکل در نظام‌های غیردینی وجود ندارد. چرا؟ چون در نظام‌های غیردینی ارزش‌ها بر اساس خواست مردم مشخص می‌شود و قوانین هم بر اساس تمایلات مردم شکل می‌گیرد اما در جوامع اسلامی از یک سو احکام اسلامی است و از سوی دیگر خواست مردم است. گاهی این دوا هم منطبق می‌شود که بسیار خوب است اما اگر اینها از هم جدا شود چه باید کرد؟ آیا می‌شود در این جایی در حالی که بسیاری از مردم به اجرای احکام الهی تن نمی‌دهند یا با آن موافق نیستند، ما اصرار بر اجرای این احکام داشته باشیم یا نه؟ این نکته‌ای است که مرحوم علامه طباطبایی در سال ۱۳۴۰ در مقاله‌ای که درباره حکومت اسلامی نوشتند به آن پرداخته‌اند. ایشان مقاله‌ای با عنوان «ولایت و زعامت» دارند که موضوع‌اش اساساً بحث حکومت است و آنجا این اشکال را مطرح کردند و آورده‌اند که عده‌ای به اسلام خرده می‌گیرند که روشی که از ناحیه مردم مورد قبول و پذیرش نباشد، این قابلیت برای اجرا ندارد و اسلام هم اعتنایی به قبول و پذیرش مردم در مرحله اجرا و اعتبار قانون قائل نیست؛ لذا حکومت اسلامی یک حکومت موفق نیست، زیر موفقیت اجرای قانون به این است که مردم از اجرای قانون حمایت کنند. اسلام در قوانین خود نگاه مردم و پذیرش مردم را ندیده انگاشته بر حق بودن حکم و قانون اصرار می‌کند. چنانچه در قرن حق در برابر گمراهی است و معیار حق است اما در جامعه معلوم نیست مردم چنین نگاه می‌داشته باشند؛ اگر نداشته باشند اجرا موفقیت‌آمیز نیست و بین مجریان و مردم تضاد و تعارض اتفاق می‌افتد. در این زمینه علامه چه پاسخی داشته است؟ بعضی در این گونه موارد می‌آیند و می‌گویند ما دین را اصلاح می‌کنیم و آنچه که مردمی می‌خواهند بر اساس خواست مردم دین تغییر پیدا می‌کند. علامه هرگز چنین چیزی را حاضر نیست بپذیرد. دین بر اساس اراده و تشریع الهی است؛ بانخواستن مردم هیچ چیزی در شریعت و متن واقع تغییر پیدا نمی‌کند. پس چه کنیم؟ علامه طباطبایی حرفش این است: «اول باید تکلیف پایه و اساس ایمان و دینداری در جامعه مشخص شود و بعد از آن نوبت اجراست.» ایشان این راهکار میانه را قبول ندارد که ما تعداد و اقلیتی، ۱۰ درصد، ۲۰ درصد یا ۳۰ درصد جامعه را برای اجرا آماده کنیم و اگر اکثریت مخالف بودند، با ۳۰ درصد می‌شود اجرا کرد و حکومت را حفظ کرد. می‌شود نظامات اسلامی را حفظ کرد و به اجرا گذاشت. علامه این را قبول ندارد. علامه می‌فرماید: «یا اکثریت جامعه می‌آیند و پای کار می‌ایستند و اجرای احکام اسلامی را می‌خواهند که احکام دین با موفقیت اجرا می‌شود یا نمی‌آیند که هیچ.» این مطلب را بعد از اینکه این اشکال مطرح می‌شود که چطور با نبودن اکثریت در حکومت اسلامی، احکام اسلامی به اجرا گذاشته می‌شود؟ ایشان پاسخ می‌دهد: «در اعتراض می‌گوییم اولاً اگر چه تأثیر موافقت خواست اکثریت در پذیرش تا اندازه‌ای قابل انکار نیست اما خواست اکثریت بی‌تردید معلول نوع تعلیم و تربیت عمومی است.» اکثریت موثر بر موفقیت اجرای قانون است اما با تربیت در جامعه می‌شود خواست مردم را جهت‌دهی کرد و با این تربیت اکثریت به وجود می‌آید و با آن اجرای قانون نیز امکان‌پذیر می‌شود. این مطلب پس از بحث‌های اجتماعی و روانشناسی امروز دیگر به حدبدهت رسیده است. نتیجه‌ای که علامه اینجا می‌گیرد این است که «و محیط دانشناسی و تقوای دینی که اسلام به وجود می‌آورد محیطی است که هرگز اکثریت آن عقل سلیم را تابع هوا و هوس و حق و حقیقت را فدای دلخواه نمی‌کند و پیوسته نظر اکثریت با حق وفق خواهد داد.» این جمله آخر اساس مطلب است که اسلام ابتدا جامعه‌ای را شکل خواهد داد که در آن اکثریت مطابق با عقل سلیم هستند و حق و حقیقت را می‌خواهند و در این جامعه بین خواست آنها یعنی اکثریت با آنچه اسلام را به عنوان حق ارائه کرده، دیگر تعارضی وجود ندارد و انطباق وجود خواهد داشت. این فرمایش مرحوم علامه طباطبایی است و حاصل کلام‌شان این است که اکثریت برای اجرای موفق قانون لازم است اما این به معنای این نیست که قوانین را مطابق نظر اکثریت عوض کنیم؛ این به معنای آن است که اول با تربیت صالح مردم با ایمان به این برسیم که اکثریت جامعه آمادگی پذیرش قوانین اسلامی را دارند و مطالبه می‌کنند و براساس مطالبه اکثریت قانون با موفقیت اجرایی‌شود. این خلاصه‌ای بود از بحث ما درباره اجرای مشروط شریعت از نظر مرحوم علامه طباطبایی، البته ملاحظه کردید که ایشان ابعاد مختلف این موضوع را به صورت منسجم در یک بحث مطرح نکردند. این نکت را از لابه‌لای مباحث مطرح‌شده از سوی ایشان مطرح کردیم.

سیاستمداران



پاسخ به یک اتهام

علی مطهری، با انتشار یادداشتی به اظهارات اخیر ابراهیم فیاض پیرامون شهید مطهری واکنش نشان داد. در بخش ابتدایی این یادداشت آمده است: «آقای ابراهیم فیاض ادعا کرده است که شهید آیت‌الله مطهری ۳۷ نامه به شاه با عنوان «اعلیحضرت» نوشته است. از ایشان می‌خواهیم یکی از این نامه‌ها را در معرض دید عموم قرار دهد و الا باید هر ۳۷ نامه را در دادگاه ارائه دهد.» او همچنین نوشت: «کسی که نزدیکترین فرد به امام خمینی بوده و در سفر خود در سال ۱۳۵۵ به نجف اشرف بسیاری از مسائل نهضت اسلامی را با امام هماهنگ کرد و پیام امام را برای انقلابیون آورد آیا می‌تواند شاهنشاهی باشد؟ آیا کسی که امام خمینی به همه گروه‌هایی که در نجف به ایشان مراجعه و درخواست معرفی شخصی را برای رجوع به او در ایران می‌کردند معمولاً آیت‌الله مطهری را معرفی می‌کردند، می‌شود مطابق نظر آقای فیاض شاهنشاهی باشد؟» مطهری در پایان نوشت: «معلوم نیست هدف آقای فیاض صرفاً ضربه زدن به شهید مطهری است یا انتقام گرفتن از انقلاب اسلامی و امام خمینی که مطهری را «پاره تن و حاصل عمر خود و متفکر و فیلسوف و فقیه عالی مقام و اسلام‌شناس عظیم‌الشان» توصیف کرد و مسئولیت تشکیل شورای انقلاب اسلامی را به او محول نمود.»



گناهای سنگین‌تر از بی‌حجابی

محسن غرویان، استاد حوزه علمیه قم در گفت‌وگو با خبرنگاران گفت: «متأسفانه گروه‌های تندرو نه به معیشت مردم می‌اندیشند و نه دغدغه زندگی مردم را دارند. بسیاری از آن‌ها حتی به برخی امامان جمعه تهران که خوشبختانه برکنار شده‌اند؛ نزدیکند. این اقدامات برای جامعه روحانیت آزاردهنده است، زیرا برخی از چهره‌های به‌اصطلاح اصولگرا مرتکب خطاهایی شده‌اند که موجب بی‌اعتمادی مردم شده است.» او همچنین گفت: «یکی از دلایل بروز ناهنجاری‌هایی مانند بدحجابی نیز همین رفتارهای نادرست برخی مسئولان و امامان جمعه است. این افراد علت نیامدن باران و کاهش برکات الهی را به گردن بی‌حجابی می‌اندازند، درحالی‌که گناهان ناشی از اختلاس، دزدی از بیت‌المال و ظلم به مردم، به‌مراتب سنگین‌تر است. اگر قرار است بی‌برکتی و خشکسالی را به گناه نسبت دهیم، این گناهان مسئولان است که مانع نزول رحمت الهی می‌شود، نه پوشش مردم.»



آزادی مولوی نقشبندی

روابط عمومی دادگستری سیستان و بلوچستان از موافقت با آزادی مشروط مولوی فتحی محمد نقشبندی در دادگاه ویژه روحانیت خبر داد. امام جمعه اهل سنت راسک سال ۱۴۰۲ به اتهام تشویش اذهان عمومی، تهمت و افترا به نظام جمهوری اسلامی ایران و اقدام علیه امنیت ملی و تصرف غیرقانونی اراضی ملی بازداشت شده بود.